ادیان هند: دین بودا (فصل پنجم)

خدایارمحبی، منوچهر

تطبیق دین بودا با سایر ادیان چنین نتیجه میدهد که این عقاید از چند نظر با سنن باستانی مخالف و محصول تجربه زندگی مؤسس آن است.از این جهت برای بیان آن‏ دانستن شرح حال بودا نهایت ضرورت را دارد.

بودا یا گتاما در اواسط قرن ششم قبل از میلاد در خانواده ساکیا (Sakyas) (مقتدر)از نجبای شمال هندوستان متولد شده در طفولیت او را سیداتا (Siddatha) یخواندند.هنگامیکه براه پارسائی افتاد او را گتاما نام نهادند و چون بکمال رسید بودا شد که بمعنی الهام یافته و بیدار شده و دانا و بصیر و ناجی است.گاهی او را ساکیا مونی‏ میخوانند که بمعنی حکیم آل ساکیا و در زبان منظوم نیز همین عنوان را دارد.بعضی‏ از دانشمندان ساکیا مونی را بمعنی حکیم سیستانی دانسته و بودا را از مردم ایران‏ شمرده‏اند.

مایا Maya) مادر بودا چند روز پس از تولد فرزندش وفات کرد.ابتدا زندگی‏ با شکوه نجبا و اغنیا را داشت ازدواج کرد و دارای پسری شد.با وجود زندگی مطلوبی که‏ داشت همواره اندوهگین بود که محصول آن افسانه چهار اتفاق را تشکیل میدهد:

بار اول گتاما از قصر خود خارج شد پیرمردی دید،ناپایداری جوانی را که‏ اجبارا به پیری منتهی میشود دریافت.دفعهء دیگر از خانه بیرون آمد بیماری را ملاقات‏ کرد فهمید که روزی سلامتی جای خود را به بیماری خواهد داد.سومین بار که بقصد خروج خانه را ترک گفت جنازه‏ای دیده بخود گفت،چون مرگ غیرقابل احتراز آید زندگی بچه کار آید؟دفعه چهارم که خارج شد در مقابل راهبی قرار گرفت که دارای چهره‏ای‏ آرام و نیکو بود تصمیم گرفت طریق راهب را سرمشق قرار دهد.زندگی با شکوه را رها کرد برای ادراک حقیقت مذهبی و آرامش قلب سختی پیشه ساخت در سن بیست و نه سالگی‏ در شب مهتابی قصر و خانواده خود را ترک گفت،مدت هفت سال با اشتیاق بریاضت کوشش و فداکاری بسیار کرد و پنج زاهدی که با وی بسر میبردند او را ستودند ولی بزودی دریافت‏ که ریاضت خوشبختی و رستگاری در بر ندارد.باین ترتیب از ریاضت دست کشید و آنرا عملی بیهوده دانست و برای باز یافتن نیروی از دست رفته غذا خورد و استحمام کرد. زاهدان از عمل وی اندوهگین شدند و رفیق خود را ترک نمودند.

گتاما از سی و شش سالگی در دریای اندیشه و تفکر فرو رفت در زیر درخت انجیر که بعدها آنرا درخت دانش نامیدند نشست.در شب هشتم دسامبر حقیقت بر وی آشکار گشت‏ و از این تاریخ بودا لقب یافت و عصر جدیدی در تاریخ بپر پدیدار گشت.گویند بودا در این‏ شب از همه چیز آگاه شد و دریافت که نفوس بشر چگونه از بدنی ببدنی انتقال مییابد و منشاء رنج و الم جهانیان کجاست و چگونه چاره آن آلام را توان کرد.این شب را بعثت بودا مینامند و در این باره خود چنین میگوید:

در هنگامیکه این احوال بر من مکشوف شد و بمشاهده مشغول شدم جان من از گناه حسد و آرزو پاک شد از گناه تعلق بحطام دنیوی رهائی یافت.از گناه و خطا مبرا گشت.از گناه جهل عاری گردید در وجود بیدار من دانش راه نجات افروخته شد و لزوم‏ ولادت جدید(بنابر تناسخ)از بین رفت.مقام مقدس حاصل آمد.وظیفه انجام گرفت من‏ دیگر باین عالم باز نخواهم آمد.این است آنچه دریافتم»:

بودا چهار بار،هفت روز زیر درخت دانش باقی ماند و لذت نجات را چشید. در یکی از افسانه‏های پسین مذکور است:مارا (Mara) شیطان دین بودا وی را وسوسه‏ کرد ولی بودا بر این دشمن پیروز گشت.

طوفانی ظاهر شد و هفت روز بطول انجامید.هفت بار چنبر ماری او را احاطه کرد و حمایت نمود ولی او آرامش خاطر را حفظ کرد.مار بشکل انسان جوانی درآمد.بودا گفتار اولیه را بوی عرضه داشت که میتوان آنرا سعادت ازلی دین بودا دانست.

«خوشا منزوی خوشبخت که حقیقت را میشناسد و می‏بیند،خوشا آنکه در راه خود پایدار است و بموجودات بد نمیکند.خوشا آنکه برای او هر شکنجه و میل پایان یافته است. پیروز باد پشتکار من.این در حقیقت سعادت عالی ابدی است.»

چون بودا بفکر ترویج حقیقت افتاد پیاده در شهرهای هندوستان بگردش و دعوت‏ مشغول شد.ابتدا درصدد برآمد پنج راهبی را که قبلا در ریاضت با وی همراه بودند براه آورد.آنانرا در بنارس یافت.راهبان از اینکه افکار باطنی را رها کرده و دارای زندگی‏ باشکوه شده وی را نکوهش کردند.بودا در جواب گفت.باید از افراط و تفریط اجتناب‏ کرد زندگی خوش و پست و بیهوده و ریاضت اندوهناک و بی‏ارزش را ترک گفت و برای ادراک دانش‏ و آرامش و سعادت راه میانه روی را انتخاب نمود.

سخنان بودا در مقابل پنج راهب تحت عنوان موعظه بنارس معروف است و میتوان‏ آنر ابنام چهار حقیقت مقدس که بعدا بیان میگردد تلخیص کرد.

مواعظ بودا بدل پنج راهب نشست.استاد را تجلیل کردند و اولین دسته از جامعه‏ بودائی را تشکیل دادند.

درهرحال زندگی بودا بترویج حقیقت و تبلیغ گذشت.پادشاهان را ارشاد کرد امتیازات کاستها را درهم شکست و برای کارگران حقیر امتیازاتی برقرار ساخت و آنانرا از حق استفاده از امور مذهبی برخوردار کرد و ازاین‏رو انقلاب اخلاقی بزرگی بوجود آورد.

الدنبرگ در کتاب«بودا»مینویسد:بودا در کوسینارا (Kousinara) زیر دو درخت پوشیده از گل با پیروانش وداع گفت در این زمان پسر عموی بودا موسوم به آناندا (Ananda) که وفادارترین پیروانش نیز بود خود را مفتون میسازد و از آنچه که باید از آن جدا گردد و خویشتن را بی‏بهره گرداند و دل‏بستگی نداشته باشد.

ای آناندا چگونه ممکن است آنکه تولد میشود و مخلوق و مصنوع و ناپایدار است‏ نمیرد؟این ممکن نیست.اما تو آناندا مدتی با رضایت و حسن نیت و خوشحالی بدون حیله‏ و مکر و تظاهر در فکر و در گفتار و در عمل بکمال مفتخر شده‏ای.ای آناندا تو نیکی کرده‏ای‏ پشتکار داشته باش بزودی از گناهانت رهائی خواهی یافت»

بودا آخرین کلام خود را با ذکر:«همیشه مبارزه کنید»پایان داد و در چهار صد و هشتاد قبل از میلاد در سن هشتاد سالگی جهان را بدرود گفته و بعالم نیروانا شتافت.